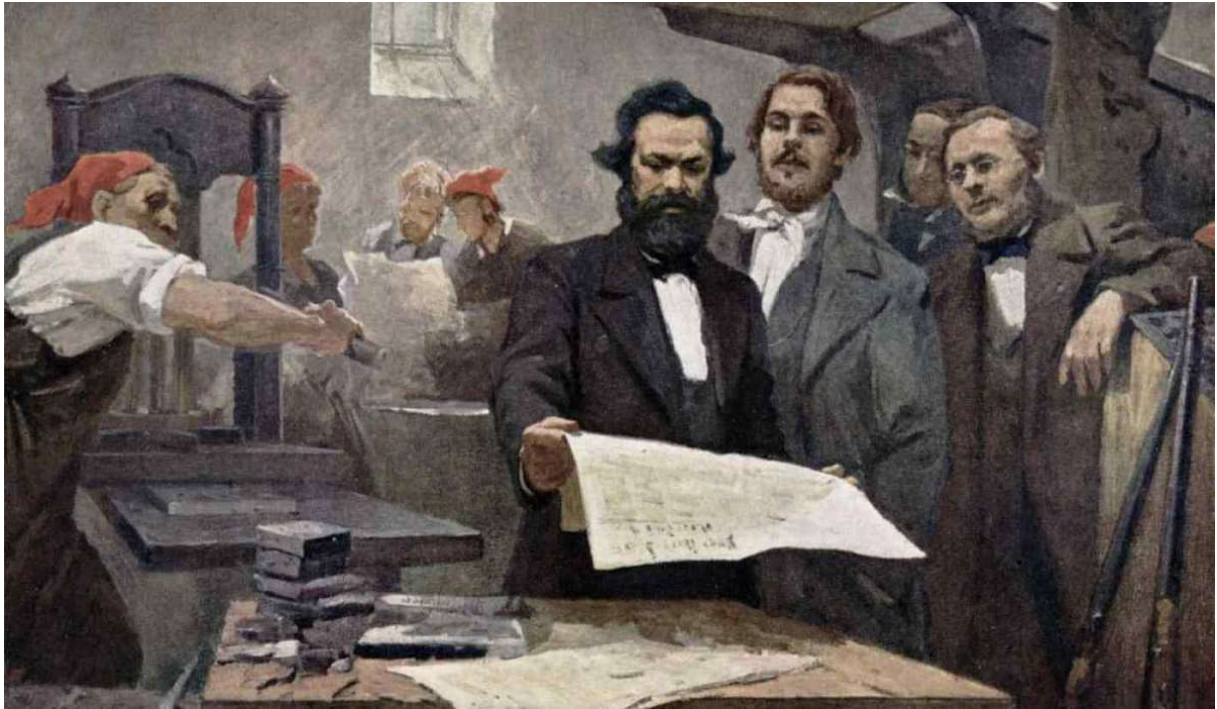




نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

ارزش، سوسیالیسم و پیش‌داوری

کمال خسروی



فروردین‌ماه 1397

موضوع این یادداشت دریافت و برداشتی از ارزش در نظریه‌ی ارزش مارکس است که برای «قانون ارزش» نقشی تنظیم‌کننده در جامعه‌ی سوسیالیستی - دست‌کم در سپهر مبادله و توزیع - قائل است و برای انتساب این دریافت و برداشت به مارکس، به نوشته‌ای از او، معروف به «نقد برنامه‌ی گوتا»، استناد می‌کند.

هدف و موضوع این یادداشت به صراحت سه چیز نیست:

الف) بحثی درباره‌ی نقش و کارکرد کار مجرد و ارزش در سوسیالیسم؛ بحثی بسیار پر دامنه، قدیمی و بسیار غنی در گنجینه‌ی ادبیات مارکسیستی که زمینه‌ها، ردیابها و اشارات بسیار آشکار یا تلویحی به آن در بسیاری از آثار دیگر مارکس، بویژه **گروندریسه**، **کاپیتال** و **نظریه‌های ارزش اضافی** مورد استناد نویسندگان و نظریه‌پردازان گوناگون قرار گرفته‌است. موضوع یادداشت کنونی خود این معضل نظری نیست. تا آنجا که اساس، مضمون و گستره‌ی این موضوع به درکی فراتاریخی از ارزش، یا برعکس به درکی تاریخی و مختص به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، مربوط می‌شود، من نظرم را در نوشتارهای مربوط به **بازاندیشی نظریه‌ی ارزش** و بویژه **بخش نخست** آن نوشته‌ام و تا جایی که بحث بطور اخص به نفس و جایگاه ارزش در جامعه‌ی مابعد سرمایه‌داری مربوط می‌شود، امیدوارم نتیجه‌ی تلاش‌ها و مطالعاتم در این زمینه را در بخش پنجم این سلسله نوشتارها به‌دست بدهم.

ب) در این یادداشت همچنین نمی‌خواهیم به پرسش مربوط به اهمیت ترجمه‌ی متون نظری از زبان اصلی بپردازیم. بی‌گمان در این مورد می‌توان با استدلال‌ات قانع‌کننده‌ای درباره‌ی لزوم آن و نیز استدلال‌ات قابل تأملی درباره‌ی امکان و شرایط چشم‌پوشی از آن، روبرو شد. تجربه‌ی من تا آنجا که به ترجمه‌ی فارسی آثار مارکس مربوط می‌شود، این است که همه‌ی آنها که از زبان اصلی (عمدتاً آلمانی) ترجمه نشده‌اند یا دست‌کم جمله به جمله با زبان اصلی (آلمانی) مقایسه نشده‌اند، حاوی خطاهای - گاه بسیار بزرگ - هستند.

ج) این یادداشت بحثی نظری در حوزه‌ی معناشناسی (سمانتیک) و تأویل متن (هرمنوتیک)، از زاویه‌ی تأثیری که دریافت‌های پیشینی و ضرورتاً موجود مترجم، همچون زمینه‌های استعلایی متن - اعم از زمینه‌های اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک - بر ترجمه دارند، نیز نیست.

هدف این یادداشت کوتاه فقط نشان‌دادن یک مورد معین از تأثیر دریافت‌های پیشینی - گاه بسیار متعارف - مترجم از نظریه‌ی ارزش و تأثیر تعیین‌کننده‌ی این برداشت‌ها بر ترجمه‌ای است که سپس و به‌نوبه‌ی خود، مبنا و نقطه‌ی عزیمت دریافت و برداشت خوانندگان و مترجمانی قرار می‌گیرد که امکان یا توانایی دسترسی به منبع اصلی را ندارند. در این یادداشت مکرراً واژه‌ها یا عباراتی را از زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی نقل خواهم کرد، اما گمان می‌کنم حتی آشنایی اندکی با هریک از این زبان‌ها برای دنبال کردن متن و استدلال‌ها کفایت کند. امید این است که این یادداشت، گفتاری درباره‌ی تفسیر و تأویل معنای کلمات و ترجمه‌شان به زبان فارسی تلقی نشود و روشن کند که چرا گاه شالوده‌ی دیدگاه‌های نظری و «باور»های ما، خطاهایی صریح و تصرفاتی آشکارا غیرمجاز در متن‌ها و گزاره‌های یک نظریه هستند.

نخستین جمله

در بسیاری ترجمه‌ها - گاه، اما نه همیشه، به‌حق - برخی از جمله‌ها طوری به‌زبان فارسی نوشته می‌شوند که برای خواننده‌ی فارس‌زبان به‌راحتی و به‌آسانی قابل فهم باشند؛ در حالی که همان جمله در صورت‌بندی

اصلی‌اش و در زبان اصلی، لزوماً برای خوانندگان همان زبان، به راحتی و آسانی قابل فهم نیست. یکی از منابع بسیار سرشار از این نمونه‌ها، ترجمه‌ی کتاب گروندریسه‌ی مارکس به فارسی است.

ما می‌خواهیم، برای تأکید بر اهمیتِ دقت و درجه‌ی این دقت در ترجمه، از نخستین جمله‌ی «نقد برنامه‌ی گوتا» آغاز کنیم؛ اما پیشاپیش دو اشاره:

الف) «نقد برنامه‌ی گوتا» عنوان شناخته‌شده‌ای است برای یادداشت‌هایی که مارکس در حاشیه‌ی بندهای برنامه‌ی حزب کارگران سوسیال دمکرات نوشته است که به کنگره‌ی این حزب در سال 1875 در شهر «گوتا»ی آلمان ارائه شده‌بود.

ب) ترجمه‌ی فارسی مورد استناد ما، ترجمه‌ی تازه‌ای است از سهراب شباهنگ. از این متن دست‌کم یک ترجمه‌ی دیگر وجود دارد که به همت «نشر کارگری سوسیالیستی» منتشر شده است. ترجمه‌ی اخیر، در مقایسه با ترجمه‌ی شباهنگ، حاوی خطاهای بسیاری است و از این رو نمی‌تواند مبنای کار ما قرار بگیرد. در مقابل، در ترجمه‌ی شباهنگ می‌توان تلاش مترجم را برای دقتی دل‌سوزانه و رویکردی بسیار مسئولانه به متن آشکارا دید. این ترجمه همچنین به ما امکان می‌دهد که نشان دهیم موضوع نقد و سنجش ما توانایی‌های زبان‌شناسانه یا درجه‌ی تسلط مترجم بر زبان‌های مبدأ و مقصد نیست.

نخستین جمله در «برنامه‌ی گوتا» که مارکس ملاحظات انتقادی‌اش را با آن آغاز می‌کند، این است:

Die Arbeit ist die Quelle alles Reichtums und aller Kultur.

ما آن را اینطور ترجمه می‌کنیم: «کار است سرچشمه‌ی همه ثروت و همه فرهنگ». مترجمان انگلیسی و فرانسوی، به دلیل خویشاوندی‌های زبانی با زبان آلمانی – چه در معنای واژه‌ها و چه در دستور زبان، آنجا که به «اضافه‌ی ملکی» مربوط است – دشواری چندانی برای ترجمه‌اش نداشته‌اند و نامتعارف بودنش را عیناً منتقل کرده‌اند.

در انگلیسی:

Labor is the source of all wealth and all culture.

در فرانسوی:

Le travail est la source de toute richesse et de toute culture.

هم در اصل و هم در ترجمه‌های انگلیسی و فرانسوی به این نکته توجه شده است که اولاً، اسامی «ثروت» و «فرهنگ» به مثابه اسم معرفه به‌کار رفته‌اند و ثانیاً، هر دو در صیغه‌ی مفرد. ترجمه‌ی فارسی مورد استناد ما نوشته است: «کار سرچشمه‌ی همه‌ی ثروت‌ها و فرهنگ‌ها است [کار سرچشمه‌ی هر ثروت و فرهنگی است]». جمله‌ی بیرون از گروه، به لحاظ دستوری و منطقی، یک قضیه‌ی کلیه است (همه‌ی ثروت‌ها...) و اسامی «ثروت» و «فرهنگ» را در صیغه‌ی جمع به‌کار برده است. سپس، مترجم که دقت و صداقت کافی داشته و متوجه بوده است که این اسامی در اصل به صیغه‌ی مفرد نوشته شده‌اند، در گروه، همان جمله را دوباره نوشته است. اما این جمله نیز تفاوتی با جمله‌ی پیشین ندارد و کماکان به لحاظ دستوری و منطقی یک قضیه‌ی کلیه است (هر ثروتی... هر فرهنگی...).

آیا، اگر نویسنده‌ی اصلی قصد نوشتن چنین گزاره‌ی کلی‌ای را داشت، نمی‌توانست به‌آسانی و راحتی آن را، همان‌طور بنویسد که مترجم ترجمه کرده است؟ مثلاً:

Die Arbeit ist die Quelle **aller** Reichtume und aller Kulturen.

که در انگلیسی چیزی می‌شد مانند این:

Labor is the source of all wealth and all cultures.

(در انگلیسی صیغه‌ی جمع برای **wealth** همان **wealth** است)

و در فرانسوی:

Le travail est la source de toutes **les** richesses et de toutes **les** cultures.

یا اگر نویسنده‌ی اصلی می‌خواست آنچه را مترجم در گروه آورده بنویسد، نمی‌توانست همان‌طور نیز بنویسد؛ مثلاً:

Die Arbeit ist die Quelle **jedes** Reichtums und **jeder** Kultur.

که در انگلیسی چیزی می‌شد مانند این:

Labor is the source of **every** wealth and **every** culture.

در فرانسوی:

Le travail est la source de **chaque** richesse et de **chaque** culture.

آیا ما فقط با یک مشکل معناشناختی و دستوری روبروئیم و دل به وسواسی روشن‌فکرانه سپرده‌ایم؟ به نظر من، هر دو صورت‌بندی دیگر که به دو شیوه‌ی گوناگون قضیه‌ای کلیه را پیش می‌گذارند، تأکیدشان بر **همه‌ی ثروت‌ها** یا **هر ثروتی** و بر **همه‌ی فرهنگ‌ها** یا **هر فرهنگی** است، آن‌هم از زاویه‌ی تنوع زمانی و پراکندگی مکانی ثروتها و فرهنگ‌ها؛ درحالی که اولاً: در اینجا مرکز توجه و موضوع اصلی کار است و ثانیاً، تأکید بر ثروت در ماهیت آن است؛ انتقاد مارکس به این جمله این است که سرچشمه‌ی ثروت به مثابه ثروت و در ماهیت خویش، یعنی تلقی ثروت به مثابه مجموعه‌ای از مواد **مصرفی** و چیزهایی **مفید و مطلوب** برای انسان، منحصرأ کار نیست، بلکه طبیعت نیز هست و به این اعتبار، کار نیز خود نیرویی طبیعی است، زیرا انسان خود موجودی طبیعی است. آنچه مورد توجه مارکس است، رابطه‌ای است که کار در معنایی فراتاریخی‌اش با ثروت به معنای اعم، نه عام، در معنای مواد یا چیزهای مفید و مصرفی، دارد.

اگر ما بپذیریم که کار در معنای فراتاریخی‌اش، سرچشمه‌ی منحصر به فرد ثروت به مثابه ثروت نیست، آنگاه این گزاره که «کار سرچشمه‌ی همه‌ی ثروت‌ها نیست» و منظور از ثروت، هر ثروت مشخصی در هر زمان و مکان مشخصی است، بدیهی خواهد بود. بنابراین صورت‌بندی جمله‌ی اصلی، اگرچه به‌لحاظ **دستوری و منطقی**، یک قضیه‌ی کلیه نیست و به این اعتبار، دلالت **شناخت‌شناسانه‌ی** یک قضیه‌ی کلیه را ندارد، اما به‌لحاظ جایگاه **هستی‌شناختی** کار و ثروت، دلالتی چنان عام دارد که از فحوای آن قضیه‌ی کلیه می‌تواند استنتاج شود.

تأمل و توقف ما بر این جمله و این نکته - هر چند بطور اجتناب‌ناپذیر همچون بحثی در تأویل و تفسیر ترجمه به‌نظر می‌آید - از آن‌روست که این تأکید به درک و برداشتی فراتاریخی از ماهیت کار و ثروت، که می‌تواند مبنای یگانه‌دانستن کار با کار مجرد، و ثروت با ارزش شود، موضوع اصلی و کلیدی این نوشته‌ی مارکس است.

«همتایی و هم‌ارزی» و «ارزش‌های برابر»

بپردازیم به جمله‌ی کلیدی‌ای که گره‌گاه اصلی این بحث است و نقطه‌ی رجوع هزارباره‌ی آنهایی است که بر آن‌اند مارکس به وجود ارزش‌ها و کارکرد تنظیم‌کننده‌ی «قانون ارزش» در جامعه‌ی سوسیالیستی قائل بوده است. مارکس می‌نویسد: «در اینجا»، که منظور جامعه‌ی مابعد سرمایه‌داری یا سوسیالیستی است و مارکس از آن با عنوان جامعه‌ی «کمونیستی» نام می‌برد، «تا آنجا که به مبادله‌ی ارزش‌های برابر مربوط می‌شود، آشکارا همان اصلی حاکم است که مبادله‌ی بین کالاها را تنظیم می‌کند. [اما] محتوا و شکل مبادله عوض شده‌اند.» این‌را عیناً از ترجمه‌ی فارسی نقل کردیم. این جمله جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که از نظر مارکس در این جامعه «ارزش‌های برابر» با هم مبادله می‌شوند، آنهم بر اساس همان قانونی که مبادله‌ی بین کالاها را تنظیم می‌کرد. از آنجا که منبع ترجمه‌ی فارسی، متن انگلیسی و فرانسوی بوده‌است، مترجم فارسی در جمله‌ی نخست کاملاً به اصل وفادار است.

در ترجمه‌ی انگلیسی «equal values» آمده است و در ترجمه‌ی فرانسوی: «valeurs égales». شاید مبنای ترجمه‌ی انگلیسی، ترجمه‌ی فرانسوی بوده است یا برعکس. این دو ترجمه یک‌بار دیگر به ما امکان می‌دهند که تأکید کنیم، انتقاد ما به بی‌دانشی یا ناآشنایی مترجمان با زبان مبدأ نیست و هرگز قصد نداریم در دانش مترجمان معتبر بین‌المللی و نهادهای مشهوری که ناشر این آثارند، تردید کنیم. با این‌حال مترجم فارسی در جمله‌ی دوم به‌خود اجازه‌ی دخل و تصرفی خودسرانه را داده است که به‌زودی به آن باز می‌گردیم.

نخست ببینیم چه واژه یا اصطلاحی مترجمان انگلیسی و فرانسوی و به پیروی از آنها، مترجم فارسی، را بر آن داشته است تا با این صراحت از «ارزش‌های برابر» سخن بگویند.

جمله‌ی اصلی این است: «تا آنجا که به مبادله‌ی هم‌ارز (Gleichwertiger)ها مربوط می‌شود...». (یا به عبارت دقیق‌تر: «تا آنجا که مبادله، مبادله‌ی هم‌ارزهاست...»). در نتیجه مشکل اصلی، این واژه یا صفت «gleichwertig» است. این صفت، ترکیبی است از صفت «gleich» به معنای «همانند»، «همسان»، «برابر»، «مساوی»، «یکی و همان» و از این قبیل؛ و اسم «Wert» به معنای «ارزش»، که به‌صورت صفت مرکب یک «ig» هم به آخرش اضافه شده‌است. این صفت را می‌توان با آسودگی خیال و با وجدانی راحت «همسان»، «هم‌ارز»، «هم‌ارزش»؛ «همتا»، «هم‌قدر»، «هم‌سنگ» و از این قبیل ترجمه کرد. این صفت می‌تواند برای توصیف دو چیز یا چند چیز به‌کار برود که از یک یا چند لحاظ ارج و ارزش و اعتبار برابری دارند. مثلاً، دو دانشمند، دو میوه‌ی اعلا، دو ورزشکار، دو نوع سنگ یا چوب یا... می‌توانند gleichwertig باشند. بنابراین، تا جایی‌که به معنا مربوط می‌شود، کوچک‌ترین دلیلی وجود ندارد که ما این واژه را به «ارزش‌های برابر» ترجمه کنیم، آن‌هم در متنی که

واژه‌ی ارزش، در معنای دقیق قانون و مقوله‌ای مهم در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، معنا و جایگاه مهمی دارد. حتی مترجمان انگلیسی و فرانسوی نیز، اگر در نخستین رویارویی با این واژه، قصد تلقین و تلفیح خواسته یا ناخواسته‌ی معنا و نظر معینی را نداشتند، می‌توانستند در زبان خود و در واژه‌نامه‌های زبان خود، پیش از «ارزش‌های برابر» با واژه‌های دیگر و نزدیک‌تری روبرو شوند. در انگلیسی، مثلاً با: «equivalent» یا «comparable» یا «equal» و در فرانسوی مثلاً با: «équivalent» یا «équivaloir». اما آنها تصمیم گرفته‌اند با صراحت از «equal values» و «valeurs égales» («ارزش‌های برابر») استفاده کنند.

ما در ادامه‌ی همین نوشته و با استناد به گفتاوردهای دیگری از همین متن (که ترجمه‌ی فارسی‌شان هم صریح است) نشان خواهیم داد که چه شواهد آشکار و انکارناپذیری در رد و بر علیه این دریافت در خود همین متن وجود دارند. اما پیش از آن، روی این صفت gleichwertig کمی مکث کنیم. هرچه باشد این صفت به معنای «هم‌ارزش» یا «برابری ارزش» هم هست. آیا مارکس در آثار دیگرش نیز، در متن‌هایی که در هزاران صفحه نوشته شده‌اند و موضوع اصلی‌شان «ارزش» و مبادله‌ی «ارزش‌های برابر» در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، از این صفت استفاده کرده‌است؟ پاسخ: در هزار صفحه گروندریسه، یکبار (MEW 42, S. 531)؛ در کاپیتال جلد اول، پنج بار (MEW 23, S. 61, 89, 166, 684)؛ در کاپیتال جلد دوم، ده بار (MEW 24, S. 46, 47, 48, 119, 126, 218, 226, 408)؛ در کاپیتال جلد سوم، دو بار (MEW 25, S. 73)؛ در نظریه‌های ارزش اضافی جلد اول، یک بار (MEW 26.1, S. 336)؛ در نظریه‌های ارزش اضافی جلد دوم، یک بار (MEW 26.2, S. 398) و در نظریه‌های ارزش اضافی جلد سوم، دو بار (MEW 26.3, S. 11, 160). (اگر گاه تعداد صفحات کمتر از تعداد کاربرد است، از این روست این واژه در یک صفحه دو بار به‌کار رفته است).

در همه‌ی این موارد، در این شش تا هفت هزار صفحه متن، این واژه همه‌جا به‌عنوان صفت و برای توصیف یا مقایسه‌ی چیزها و موضوعات هم‌ارز یا هم‌ارج مانند «اشیاء»، «سرزمین‌ها»، «ارزش‌ها»، «مفاهیم»، «عبارات» و از این قبیل به‌کار رفته است. در هیچیک از این موارد، حتی وقتی مارکس دو مقدار ارزش برابر را با هم مقایسه می‌کند و این صفت را بکار می‌گیرد، کوچک‌ترین دلیلی وجود ندارد که آن را به معنای «ارزش‌های برابر» و «کالاهایی دارای ارزش‌های برابر» تفسیر یا ترجمه کنیم. بهترین نمونه در این مورد در جلد اول کاپیتال است که می‌نویسد پارچه «به مثابه ارزش» با دامن «هم‌ارز» (gleichwertig) است. (MEW 23, S. 64) اگر صفت «هم‌ارز» برای بیان «ارزش‌های برابر» کافی بود، تأکید بر «به مثابه ارزش» ضرورتی نداشت.

شواهد دیگر

گفتیم که مترجم فارسی دخل و تصرف‌های خودسرانه هم دارد. در همان عبارتی که نقل کردیم، جمله‌ی دوم ترجمه‌ی او این است: «[اما] محتوا و شکل مبادله عوض شده‌اند.» واژه‌ی «مبادله» را مترجم به متن افزوده است. اصل متن این است؛ خشک و خالی:

Inhalt und Form sind verändert.

مترجمان انگلیسی و فرانسوی هم به‌خود اجازه‌ی تأویل و تفسیر و دخل و تصرف نداده‌اند:

Content and form are changed (انگلیسی)

Le fond et la forme diffèrent (فرانسوی)

(مترجم فرانسوی حداکثر به خود اجازه داده است صورت عام بازنویسی واژه‌های محتوا و شکل را - که نه معرفه و نه نکره‌اند - با اضافه کردن «le» و «la»، به صورت معرفه بنویسد. چرا؟ نمی‌دانیم. مترجم انگلیسی، همین دخالت را هم نکرده است.)

در خود جمله، نه واژه‌ی «مبادله» وجود دارد و نه ضمیر یا نشانه‌ای دستوری که بهما چنین اجازه‌ای بدهد. اما، کماکان می‌توان پرسید که منظور مارکس از محتوا و شکل چه چیزی است؟ گیریم مترجم با دخالتی غیرمجاز تفسیر خودش را نوشته است، اما چرا درست نیست؟ جواب را باید در ادامه‌ی همین جمله، بنا به ترجمه‌ی خود مترجم، پیدا کرد. مارکس می‌نویسد: «محتوا و شکل تغییر کرده‌اند، زیرا در شرایط تغییر یافته هیچکس نمی‌تواند چیزی غیر از کارش را بدهد و از سوی دیگر بدین علت که هیچ چیز غیر از وسائل مصرف نمی‌تواند به مالکیت فردی درآید.» چرا از این جمله به این نتیجه برسیم که محتوا و شکل مبادله تغییر کرده‌اند؟ دم دست‌ترین معنا این است که محتوا و شکل «مالکیت» - مالکیت بر نیروی کار و بر ابزار تولید - تغییر کرده‌اند؛ و به نظر من، دقیق‌ترین معنا این است که محتوا و شکل مناسبات تولید تغییر کرده‌اند، نه مبادله؛ محتوا و شکل آنچه «ارزش» نامیده می‌شده است، تغییر کرده است. اما وقتی در ذهن مترجم، خواسته یا ناخواسته و اعم از این که به لحاظ نظری برحق باشد یا نباشد، این درک پیشینی نسبت به نقش و کارکرد ارزش وجود دارد، عبارت «ارزش‌های برابر» برایش پذیرفتنی و بدیهی می‌آید و می‌تواند به راحتی و آسانی واژه‌ی «مبادله» را به متن اضافه کند.

تأثیر این درک پیشینی را در بخش‌های دیگر ترجمه می‌توان دنبال کرد. روی این جمله در ترجمه‌ی فارسی مکتب کنیم: «ساعات کار فردی تبلور سهم هریک از این افراد از کل کار اجتماعی روزانه می‌باشد. فرد سندی از جامعه دریافت می‌دارد که تعداد ساعات کارش در آن... مشخص گشته و در ازای این سند او می‌تواند به میزان ارزش کارش از انبار اجتماعی وسایل مصرفی برداشت کند.» در متن اصلی نه عبارت «ساعات کار» وجود دارد، نه واژه‌ی «تبلور» و نه میزان «ارزش» کارش. زیرا مارکس درباره‌ی مناسباتی نمی‌نویسد که ارزش نیروی کار کارگر در کالا «تبلور» می‌یابد و مقدارش با «ساعات» کار او اندازه‌گیری می‌شود.

ترجمه‌ی دیگری، بدون این اضافات تلقینی و تلقیحی می‌تواند چنین باشد: «زمان کار فردی [هر] مولد منفرد، بخشی از روزانه‌کار اجتماعی است که او به جامعه تحویل داده است؛ سهم اوست در این [روزانه‌کار اجتماعی]. او از جامعه ورقه‌ای دریافت می‌کند دال بر این که فلان مقدار کار کرده است... و با این ورقه از خزانه‌ی اجتماعی فلان مقدار وسیله‌ی مصرف برمی‌دارد، به همان میزان، که همان مقدار کار لازم دارد.» مترجمین انگلیسی و فرانسوی نیز به خود اجازه نداده‌اند واژه‌های «ساعات» و «تبلور» و «ارزش» را به متن اضافه کنند. (1)

اما تکلیف خود مارکس، در همین متن، با تعبیری مثل «مبادله» و «ارزش» بسیار و به نحو تردیدناپذیری روشن است. او یک پاراگراف پیش از پاراگراف نقل شده در بالا می‌نویسد: «در چارچوب جامعه‌ای مبتنی بر اختیار همیارانه و اشتراک همگانی بر ابزار تولید، مولدین محصولات‌شان را با یکدیگر مبادله نمی‌کنند؛ اینجا، همچنین کار مصروف در محصولات به مثابه ارزش این محصولات، یعنی به مثابه خصلتی عینی [یا مادی] که محصولات از آن برخوردار باشند، پدیدار نمی‌شود...» (تأکید بر واژه‌ی

«ارزش» از مارکس است. پیرمرد باید با چه زبانی بگوید که ما جسارت نگاه دیگری به نظریه‌اش را داشته باشیم؟)

در پایان این یادداشت، ترجمه‌ای از یک صفحه‌ی این متن را که حاوی نکاتی بسیار مهم و درس‌آموزست و شامل تکه‌های نقل شده هم می‌شود، از جلد 19 مجموعه آثار آلمانی (MEW) صفحات 19 و 20 می‌آورم.

«در چارچوب جامعه‌ای مبتنی بر اختیار همیارانه و اشتراک همگانی بر ابزار تولید، مولدین، محصولاتشان را با یکدیگر مبادله نمی‌کنند؛ اینجا، همچنین کار مصروف در محصولات به مثابه ارزش این محصولات، یعنی به مثابه خصلتی عینی [یا مادی] که محصولات از آن برخوردار باشند، پدیدار نمی‌شود، زیرا اینک، در تقابل با جامعه‌ی سرمایه‌داری، کارکردن‌های فردی نه دیگر از بیراهه یا با دور زدن [راه اصلی]، بلکه بی‌میانجی، به مثابه اجزاء سازنده‌ی کل کار صورت می‌گیرند. به این ترتیب واژه‌ی «دست‌آورد کار»، که حتی امروز نیز به دلیل ایهامش زنده است، همه‌ی معنایش را از دست می‌دهد.

آنچه ما در اینجا با آن سروکار داریم، جامعه‌ی کمونیستی است، نه آنگونه [و آنگاه] که بر شالوده‌ی خویش رویش و پوییش یافته است، بلکه به وارونه، آنگونه [و آنگاه] که تازه و بلافصل از [درون] جامعه‌ی سرمایه‌داری سر برون آورده است، همانا از هر لحاظ، اقتصادی، عرفی و فکری، هنوز رد و نشان‌های جامعه‌ی کهنه‌ای را بر پیکر خود دارد، که از زهدانش بیرون آمده است. بنا به این مقتضیات، [هر] مولد منفرد – پس از کسری‌ها – دقیقاً همان قدر دریافت می‌کند که داده است. آنچه او به جامعه داده است، مقدار کار فردی اوست. مثلاً، روزانه‌کار اجتماعی مرکب است از حاصلجمع همه‌ی ساعات کار فردی. زمان کار فردی هر مولد منفرد، بخشی از روزانه‌کار اجتماعی است که او به جامعه تحویل داده است؛ سهم اوست در این [روزانه‌کار اجتماعی]. او از این جامعه ورقه‌ای دریافت می‌کند دال بر این‌که فلان مقدار کار کرده است (و پس از کسر [سهم] کارش برای ذخیره‌ی اشتراکی و همگانی)، با این ورقه از خزانه‌ی اجتماعی فلان مقدار وسیله‌ی مصرفی برمی‌دارد، به همان میزان، که همان مقدار کار لازم دارد. همان مقدار کاری که او در یک شکل به جامعه داده است، در شکل دیگر پس می‌گیرد.

تا آنجا که مبادله، مبادله‌ی هم‌ارز هاست، اینجا نیز آشکارا همان اصلی حاکم است که مبادله‌ی کالاها را تنظیم می‌کند. محتوا و شکل تغییر کرده‌اند، زیرا تحت شرایط تغییر یافته، هیچکس نمی‌تواند چیزی بدهد جز کارش و از سوی دیگر، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند به مالکیت فرد درآید، جز وسائل مصرف. اما تا آنجا که به توزیع وسائل مصرف بین مولدین منفرد مربوط است، همان اصلی حاکم است که در مبادله‌ی هم‌ارزهای کالایی حاکم بود، یعنی مقدار برابری از کار در یک شکل با همان مقدار کار در شکلی دیگر معاوضه می‌شوند.

بنابراین در اینجا، حق برابر – بنا بر اصل – کماکان حق بورژوازی است، هرچند، چون معاوضه‌ی هم‌ارزها به هنگام مبادله‌ی کالاها، تنها به‌طور میانگین موجود است و نه در تک تک موارد، اصل [حقوقی] و عمل [براساس آن اصل] دیگر درگیر کشاکش نخواهند بود.»

یادداشت‌ها:

1. برای آنها که مایلند متن کامل این بخش را در سه زبان باهم و با ترجمه‌ی فارسی مقایسه کنند:

ألمانى:

Die individuelle Arbeitszeit des einzelnen Produzenten ist der von ihm gelieferte Teil des gesellschaftlichen Arbeitstags, sein Anteil daran. Er erhält von der Gesellschaft einen Schein, daß er soundso viel Arbeit geliefert ...und zieht mit diesem Schein aus dem gesellschaftlichen Vorrat von Konsumtionsmitteln soviel heraus, als gleich viel Arbeit kostet.

انگلیسی:

The individual labor time of the individual producer is the part of the social working day contributed by him, his share in it. He receives a certificate from society that he has furnished such-and-such an amount of labor ... and with this certificate, he draws from the social stock of means of consumption as much as the same amount of labor cost.

فرانسوی:

Le temps de travail individuel de chaque producteur est la portion qu'il a fournie de la journée sociale de travail, la part qu'il y a prise. Il reçoit de la société un bon constatant qu'il a fourni tant de travail... et, avec ce bon, il retire des stocks sociaux d'objets de consommation autant que coûte une quantité égale de son travail.